

چکیده کتاب نگرشی تاریخی به فلسفه حقوق نوشته محمد حسین ساکت

گردآورنده : محمد پیرانی

سخن گردآورنده:

اینجانب سعی بر آن داشته ام که با مطالعه ی کتاب **نگرشی تاریخی به فلسفه ی حقوق** نوشته ی محمد حسین ساکت چکیده ای جامع و کامل و قابل فهم از این کتاب ارائه نمایم. در مطالب پسین ، تنها خلاصه ای از این کتاب ارزشمند فرا روی شما قرار خواهد گرفت و یقینا درک بهتر مفاهیم در گرو تهیه و مطالعه ی این اثر ارزشمند خواهد بود .

فصل اول: فلسفه و مبانی حقوق:

در ابتدا باید هر یک از دو علم فلسفه و حقوق را مورد بررسی قرار دهیم سپس به تاثیرات هریک بر دیگری می پردازیم.

الف) فلسفه و قلمرو آن:

واژه ی فلسفه در واقع لغتی است یونانی و از دو بخش فیلوس یعنی عشق و سوفیا یعنی خرد و فرزانیگی تشکیل می شود. بنابراین فلسفه عبارت است از عشق به فرزانیگی و دنباله روی از آن.

فلسفه اگرچه در غرب پیشرفت زیادی داشته است لیکن خوستگه اصلی آن را باید هند، مصر، چین و ایران باستان دانست. فیلسوفان در ابتدا علاوه بر اینکه به شرح و توصیف محیط پیرامون خود می پرداختند به نقد و بررسی و فراگیری علوم مختلف نیز دست میازیدند

از دوران کهن تا کنون در خصوص قلمرو فلسفه میان کارشناسا و فیلسوفان اختلاف نظر وجود دارد ولی با این همه می توان گفت که گوهر فلسفه بازتاب منظم روی تجربه است با هدف کسب دید منطقی و کاملی از جهان هستی و جایگاه بشر در آن.

در تقسیم بندی سنتی می توان فلسفه را به پنج شاخه فرعی تقسیم نمود:

۱- متافیزیک یا ماوراالطبیعت که به مطالعه ی هستی و کلی ترین چیزهایی که می تواند در آن باشد می پردازد.

۲- منطق که به مطالعه ی روش ها و اصولی که روش صحیح تفکر را نشان می دهد می پردازد.

۳- ارزش شناسی که به مطالعه ی ارزش هایی چون اخلاق نیک و بد بشری و خوبی ها و بدی ها می پردازد.

۴- زیبا شناسی که به مطالعه ی زیبایی ها و هنر در طبیعت می پردازد.

۵- شناخت شناسی که به مطالعه ی ریشه ها و روش های اصولی دانش و آگاهی می پردازد.

ب) حقوق و قلمرو آن:

حقوق دارای معانی مختلفی است که معنای مورد نظر ما حقوق به معنی حق است و با پرسش هایی مانند حق چیست . قواعد حقوقی چیست و چرا باید اجرا شوند. برای پاسخ به این سوالات باید از علم فلسفه ی حقوق کمک بگیریم.

فلسفه حقوق چیست؟

اکنون با شناختی که از این دو علم پیدا کردیم به تعریفی از فلسفه ی حقوق می پردازیم. فلاسفه علاقه ای به ترکیب این دو علم نداشتند ولی باید گفت که فلسفه حقوق نمایشگر بازتاب های فلسفی پیرامون مبنای حقوق است که از بینشی فلسفی سرچشمه می گیرد. از اولین کسانی که به حقوق اندکی چهره ی فلسفی داد «رنه دکارت» فیلسوف و ریاضی دان فرانسوی بود.

پیشینه ی فلسفه حقوق چیست؟

حقوق تا زمان هگل آلمانی یکی از علوم وابسته به فلسفه بود و فیلسوفان در آن زمان به حقوق اهمیت زیادی می دادند ولی با گذشت زمان خصوصا در قرن ۱۹ میلادی از میزان تمایل فلاسفه به حقوق کاسته شد و حقوق به دست حقوق دانان از فلسفه جدا شد زیرا حقوق دانان عقیده داشتند حقوق دانشی است خود کفا و کامل و نیازی به علومی مانند فلسفه ندارد.

باید گفت آنچه امروزه در جهان از آن به عنوان فلسفه حقوق نامبرده می شود در اروپا در سال ۱۸۲۱م با کتاب خطوط برجسته ی فلسفه حقوق اثر هگل شکل گرفت و پس از جنگ جهانی دوم بود که درس فلسفه حقوق در دانشگاه های جهان مورد تدریس قرار گرفت.

اهمیت فلسفه حقوق چقدر است؟

شاید از خود بپرسیم که در این دوره ی تکنولوژی و پیشرفت چه نیازی به فلسفه آن هم از نوع حقوقی آن داریم ولی باید به این نکته اذعان کرد که علیرغم همه ی بی توجهی هایی که نسبت به این علم در جامعه ی دانشگاهی ما می شود باید بدانیم که این علم در غالب درسی پایه در دانشکده های حقوق کشورهایی چون ایتالیا و فرانسه تدریس و کلاس های متعدد آموزشی زیادی هم در مورد آن برگزار می شود که تاثیر به سزایی در حقوق آن کشورها داشته است.

مکتب های موثر در فلسفه ی حقوق

در اینجا به بررسی پنج مکتب و دیدگاه های آنها که تاثیر زیادی بر آن نهادند می پردازیم.

الف) مکتب آرمانی حقوق

در این مکتب از عدالت به عنوان مبنای حقوق بحث می شود و طرفداران آن درکنار ارزش هایی چون: نیکی آزادی و اخلاق و... از قواعد حقوقی و قانون بحث می کنند. از طرفداران آن می توان به کات و هگل اشاره کرد.

ب) مکتب تاریخی و تکاملی حقوق

از نظر این مکتب حقوق ملت ها تنه بررسی فرایند و سرگذشت تاریخی آن جامعه نیست و در واقع تاریخ است که حقوق را می سازد. از طرفداران آن می توان به ساوینی و مین اشاره نمود.

ج) مکتب سود پرستی یا اصالت نفع

از نظر این مکتب برنامه ای را که در آن سود فردی و اجتماعی رعایت شود را حقوق گویند. از طرفداران آن می توان به بنتام و امیلی اشاره کرد.

د) مکتب جامعه شناسی و واقع گرایی حقوق

از نظر این مکتب حقوق پدیده ای است اجتماعی و تنها راه شناخت حقوق بررسی نهاد های اجتماعی است. پاند و هالمز از طرفداران این مکتب اند.

ه) مکتب احیای حقوق فطری

از نظر این مکتب با بررسی مفاهیم بازسازی شده ی فطری می توان به مبانی اصلی حقوق و اهداف آن پی برد. از طرفداران این مکتب می توان به دوگی. لاسول و مک دونالد اشاره نمود.

فصل دوم: مکتب های آرمان گرایی و هدف گرایی حقوق:

الف) از ادیان تا انیشتی های فلسفی

۱- دین یهود و مسیحیت

از نظر متفکران و اندیشمندان. دین یهود تاثیر به سزایی در شکل گیری اصول و مفاهیم حقوق غربی داشته که در این مورد می توان به ده فرمان حضرت موسی(ع) نام برد. ماکس وبر جامعه شناس آلمانی معتقد است احکام تورات را افرادی پیروی می کنند که نیتشان پاک است و این نیکی را مسیحیت از یهود وام گرفته است. حضرت عسی(ع) در انجیل این چنین می فرماید: «من برای نابودی قانون نیامدم و در پی کمال آن هستم و این کمال همان اخلاق است که انسان ها در پی آن هستند.» از نظر این

آیین قانون و کیفر ریشه در مفهوم عدالت دارند و انسان باید از عادل اصلی که همان خداوند است اطاعت کنند.

۲- دین اسلام

همانطور که در فصل اول بیان کردیم پژوهش علمی و فنی دقیقی در خصوص فلسفه حقوق در اسلام در مشرق زمین وجود ندارد و حقوق اسلام به عنوان حقوق مذهبی معرفی شده است. کسانی که اسلام را دینی صرفاً اخلاقی می دانند نه حقوقی به لغزش افتاده اند. در اسلام حقوق اراده ی خداست که در آن به عدالت تاکید بسیار شده است و هم به نظریه ها و مفاهیم فلسفی توجه دارد و هم به تحولات فردی و اجتماعی و علمی توجه کرده است.

ب) اندیشه های حقوقی - فلسفی

۱- اندیشه های سقراط در دوره باستان

سقراط استاد افلاطون است که در نهایت در راه اجرای قانون و پایداری از حق جان باخت. وی با سوفیست ها رقابتی تنگ تنگ داشت. از نظر وی لذت برابر است با خوبی. ولی لذت واقعیراحق انسان یا اخلاق می دانست. و اخلاق راجزئی از فطرت انسان یا به تعبیر امروزی جزئی از حقوق طبیعی وی می دانست. وی پیروی از قانون را فضیلت می شمرد و آن را لازم الاتباع می دانست زیرا به انسان سود می بخشید و از بدی بر حذر می داشت. از نظر وی قوانین نا نوشته ای هم وجود دارند که مکتوب انسان نیست. بلکه مکتوب خدایان است. او یکی از کسانی بود که توجه انسان را به قوانین الهی جلب نمود.

۲- اندیشه های افلاطون در دوره ی باستان

افلاطون نیز که فیلسوفی متبحر بود این چنین بیان می داشت که حقوق می خواهد جستجوگر واقعیت باشد. وی تاثیر زیادی بر جنبه های علمی و نظری حقوق نهاد. او نمی پذیرد که اراده ی قانون به اراده مطلق قوه ی حاکمه باشد و می گوید قانون از والاترین ارزش هاست که یک ملت باید برای آن بجنگد

تا برای حد و مرز و دژهای خویش. از نظر وی یک قانون گذار راستین باید فیلسوف باشد تا بتواند مدینه ی فاضله ای بسازد و مردم را در آن جای دهد.

در پایان این فصل باید بیان کنیم که دیدگاه های ادیان و فیلسوفان همه در راستای مکتب آرمانگرایی است و در همه آنها یک موضوع به عنوان آرمان مطرح گردیده است ولی والا ترین آرمان را مکتب اسلام بیان داشته و آن را رسیدن به سعادت از طریق انجام اوامر الهی و تکالیفی است که بر دوش ما نهاده است.

فصل سوم: نگرش های نا آرمانی حقوق

الف) مکتب انسان گرایان و طرح حقوق به عنوان حقیقتی تاریخی

حقوق فطری را که فردی به نام توماس اکیناس به صورت عمقی کامل کرده بود را حقوق دانان پس از وی از آن بهره جستند و آن را مبنای تفکر خود قرار دادند که از جمله ی این حقوق دانان سسیروس است که با تاکید بیشتر بر حقوق فطری بینش روشن تری بر فرایندهای آفرینش ایجاد کرد. در واقع می توان گفت انسان گرایی پیش از وی بیشتر جنبه ی تاریخی داشت تا فطری. وی نقش مهمی را در تدوین حقوق انگلستان ایفا کرد و جمعیت های حقوقی و قانون گذاری را در این کشور گسترش داد. در اندیشه های حقوقی انسان گرایی سده ی شانزدهم ریشه های هستی شناسی دیده می شود در هر جامعه سیاسی با جامعه دیگر متفاوت است و باید این نکته را یادآور شویم که در این زمان بود که فلسفه ی عمومی جای خود را به دانش کلام داد به طوری که از جزمیت حقوق رم کاسته شد و جای خود را به فلسفه ی حقوق داد و راه را برای تاریخی کردن مکتب حقوق انسان گرایان به دست دانشمندان زمان بعد از خود هموار کرد.

ب) مکتب حقوق وضعی و ایجاد نظریه ی قدرت عالی

این مکتب را سه تن از اندیشمندان ب نام های ژان بودن . آلتوزیس. گروسیوس مطرح کردند که منجر به ایجاد نظریه ی قدرت عالی شد. در زیر به تاثیر هر یک از آنها در ایجاد این نظریه می پردازیم.

۱-ژان بودن

باید گفت که شالوده ی اصلی این نظریه را ژان بودن به شکل اصولی درآورد. این نظریه پایه ی اصلی حقوق طبیعی و آداب مشروطه خواهی را بنیان نهاد. وی قدرت عالی را این چنین تعریف می کند: «قدرت عالی نیروی مطلق و همیشگی یک جمهوری است و جمهوری حکومتی است که بر پایه ی قوانین طبیعت استوار است.» از نظر وی جمهوری و قانونگذاری وجود ندارد و حقوق نیز امر و نهی قدرت عالی است . از دیدگاه وی تفاوتی آشکار میان قوانین و حقوق وجود دارد و می گوید حقوق بدون امر و نهی خوب است ولی قوانین دستاورد قدرت عالی یعنی امر کننده است. وی به مفهوم دیگری نیز به نام تشخیص حقوق اشاره می کند و آن را به دو دسته تقسیم می کند یکی تشخیص بیرون از دادگاه و دیگری تشخیص درون دادگاه که تشخیص درون دادگاه یا تشخیص حقوق قضایی را وظیفه ی قاضی می داند.

۲-آلتوزیس

یوحنا آلتوزیس که تاثیر فراوانی بر اندیشه های روسو گذاشت بر دخالت و حضور و قدرت مردم در قانون گذاری تاکید می کرد و قدرت عالی را در این دخالت نفی می نمود. وی از طرفداران تفکیک قوا بود. از نظر وی حق و تکلیف شامل استقامت در برابر ستمگران و خودکامگان هم می شود. از نظر وی قدرت عالی خود مردم اند و تنها آنها می توانند قدرت عالی را به صورت نامحدود اعمال کنند.

۳-گروسیوس

گروسیوس یا پدر حقوق طبیعی از بنیانگذاران فلسفه ی حقوق می باشد. از دیدگاه وی حقوق طبیعی از اساس کلامی و مسیحی بودنش جداست. مهمترین اقدام گروسیوس بازگشت به اساس مشترک و مکتب رواقی بود. او با این کار شیوه ی عمل به حقوق بین الملل را که همه ی قدرت ها باید از آن پیروی کنند بنیان نهاد.

فصل چهارم: آغاز مشروطه خواهی

بخش اول: سنت مشروطیت انگلستان

بنیانگذاران این سنت سرتوماس اسمیت و ریچارد هوکر بودند. هوکر یکی از فلاسفه ی حقوق در دنیای انگلیسی زبانان است. وی نظرات سیاسی-حقوقی اکیناس را را تفسیر کرد تا آنها را با مذهب پرتستان هماهنگ کند. وی بدین منظور مشروطه ی جدیدی را بر پایه ی سنت و میراث بنا کرد ولی قالب واقعی مشروطیت را توماس اسمیت بنیان نهاد او می گوید که هر انگلیسی خواه شخصا و خواه به وسیله ی نماینده در مجلس حضور دارد. از نظر وی در سلطنت دو قدرت بیشتر وجود ندارد یکی گزینش و گماردن مقامات و دیگری اختیار جنگ و صلح. وی حقوق را هنجار جامعه ی بشری می داند که در چارچوب جهان شناسی کلی تنظیم می شود و از چند جزء تشکیل شده است: قوانین سرمدی خداوند. قوانین طبیعی. قوانین فرشتگان و چهارمین قانون شامل قوانین انسان هاست.

بخش دوم: حقوق عرفی در برابر حقوق طبیعی

در این خصوص باید بگوییم که جیمز اول. ادوارد کوک و فرانسیس بیکن به بررسی حقوق عرفی و طبیعی و تفاوت های این دو پرداخته اند. جیمز اول به عنوان پادشاه انگلستان با کشمکش هایی که بامجلس شورا در مورد حاکم مطلق پیدا کرد سعی داشت با اثبات حق الهی حقوق واقعی را پایه ریزی کند که در این میان کوک و بیکن که قاضی داد گستری بودند وی را یاری کردند. جیمز اول بر این اعتقاد بود که مجلس تنها می تواند به

عنوان ابزار حقوق موضوعه انجام وظیفه کند. از نظر کوک نیز اختیارات مجلس نیز به عنوان منبع همه ی قوانین در حقوق عرفی بسیار محدود می باشد. وی معتقد بود که حقوق عرفی به شاه کمک شایانی می کند که شاه این اعتقاد را مورد هجوم قرار داد و آن را معادل خیانت به کشور دانست ولی کوک آن را نپذیرفت و به شاه این چنین پاسخ داد که تغییر قانون کشور را به سوی انحطاط پیش می برد. از مجمع نظرات وی این چنین بر داشت می شود که دیدگاه کوک بیشتر تجربی و سنتی است.

اندیشه های فرانسیس بیکن نیز که بر گرفته از دیدگاه های کانت و گروسیوس است بیانگر این است که اندیشه های وی بیشتر آمیخته به روش های فردگرایی و تجربه گرایی است که به یک یقین محض علمی پیوند می خورد. بیکن در انتهای عمر خود کتابی را تحت عنوان «قوانین قانون ها» به رشته ی تحریر درآورد که در آنحقوق خصوصی را حقوق مستقل می داند که پایه ی آن را حقوق عمومی تشکیل می دهد وی حقوق خصوصی را حقوق میان افراد جامعه و حقوق عمومی را حقوق قوه حاکمه می داند.

در خصوص روش شناسی بیکن باید بگوییم که مهمترین دلیل معروفیت بیکن در فلسفه ی حقوق همین روش شناسی وی است. وی بیشتر به جنبه ی عملی حقوق توجه می کرد تا جنبه ی علمی

فصل پنجم: حقوق به عنوان امر و نهی

بخش اول: ریشه های آغازین مکتب آمرانه ی حقوق

در ابتدای این بخش از توماس هابز که از فیلسوفان حقوق در سده ی هفدهم بود باید نام برد. وی در دیدگاهش در مورد فلسفه ی حقوق با ادوارد کوک تفاوت زیادی داشت. وی بر مکتب سودگرایی تاثیر به سزایی گذاشت. فلسفه ی حقوق هابز به وضوح تحقق گراست. وی تنها منبع حقوق را اراده ی قدرت الهی می داند و آن را وسیله ی تدبیر و تفکر و ایجاد عدالت و مهربانی در رفتار انسانها می داند. از دیدگاه وی قوانین زمانی معنا پیدا

می کنند که یک قدرت عمومی مانند دولت آن را اعمال کند و گرنه در حالت طبیعی قانون و عدالت معنا ندارد. زمانی که قدرت عمومی نیست قانون نیست و وقتی قانونی نباشد عدالتی وجود نخواهد داشت.

بخش دوم: مکتب سود گرایی

باید بگوییم که هسته ی اصلی این مکتب را دیوید هیوم ایجاد کرد که جنبشی فلسفی بود که در قرن نوزدهم سراسر انگلستان را فرا گرفت. هیوم سه قانون بنیادین فطرت بشر را که میان همه ی افراد بشر مشترک است این چنین بیان می کند . اول: پایداری اموال و مالکیت دوم: انتقال اموال با اراده و تراضی و سوم: انجام تعهدات . هیوم برعکس هابز ریشه ی حقوق را عقل نمی داند بلکه آن را ساخته ی خود آدمی می داند. از نظر وی معیار شناخت عدالت لذت های سودمند و منفعت آمیز است. علاوه بر هیوم جرمی بنتام و استوارت میل هم از پایه گذاران مکتب سودگرایی هستند.

از دیدگاه بنتام هر عملی ممکن است لذت باشد یا الم. خوبی و بدی عمل را باید در کیفیت و میزان خوشی های آن دید اگر خوشی هایش بیش از ناخوشی هایش باشد آن عمل سودمند و برابر عدالت است.

از نظر بنتام قانونگذار باید چهار هدف زیست. فراوانی . برابری و امنیت را برای شهروندان خود تضمین کند که مهمترین هدف امنیت می باشد که آزادی از دستاورد های امنیت محسوب می شود . نهایت سخن بنتام این است که حقوق باید نیک بختی بشر را تامین کند در غیر این صورت حقوق ارزشی ندارد. استوارت میل هم در نوشته ها و دیدگاه های خود همسو با بنتام حرکت می کند و معیار عدالت را سود می داند .

فصل ششم: حقوق به عنوان شالوده قانون اساسی

بخش اول: جان لاک

با افزایش خودکامگی در اروپا نیاز به آزادی فردی را آشکار کرد در این دوره برخلاف دوره ی پیش که بر امنیت تاکید می کرد تاکید آشکاری بر آزادی فردی داشت که این گرایش در نظرات جان لاک برجسته بود . وی در دومین رساله ی خود اظهار می داشت که انسان در حالت طبیعی کاملاً آزاد است و اشخاص با توجه به شرایط آزادی خود را با آن وقف می دهند و عقیده دارد کسی نمی تواند آزادی دیگری را وسیله ی آزادی خود قرار دهد. وی قانونگذاری را بالاترین قدرت و منشا همه چیز می داند که به وسیله ی حقوق معقول و منطقی محدود می شود. وی با فلسفه ی حقوق تاثیر فراوانی در تکامل حقوق در آمریکا گذاشت.

بخش دوم: منتسکیو

منتسکیو که با کتاب روح القوانين خود توانست تحولی عظیم در جامعه ی فرانسه زمان خود ایجاد کند بر این عقیده بود که حقوق چهره ای عادل دارد و باید با آن به قضاوت و داوری پرداخت ولی نباید با حقوق رسمی و تحقیقی به شناخت عدالت بپردازیم. از نظر وی شناخت عدالت را هر جامعه ای وظیفه دارد با توجه به روح سیاسی و تاریخی و فرهنگی خودش انجام دهد. وی با این دیدگاه پرچم دار فلسفه حقوق مبتنی بر جامعه شناسی در قرن پس از خود شد.

وی به قانونگذار توصیه می کند که اعتدال را در وضع قوانین رعایت کند و قوانین را هم یک رابطه ی ضروری برخاسته از اشیا تعریف می کند. یکی از کارهای وی برای ایجاد عدالت بیشتر در جامعه ارائه ی نظریه ی تفکیک قوا بود.

فصل هفتم: حقوق. بیان خرد ناب

از اسپینوزا تا ولف

پس از اینکه دیدگاه گروسیوس توسط هابز مردود اعلام شد این بار نوبت به باروخ اسپینوزا رسید تا از حقوق تعریفی نماید . وی حقوق را این چنین تعریف می کرد: حقوق مساوی است با قدرت و با عقل قابل سنجش

نیست بلکه حقوق تنها با مال دوستی و قدرت تعیین می گردد. وی این برداشت را از ماکیا وسی گرفته بود و باید گفت که تعریف وی با تعریفی که هابز کرده بود مشابهت داشت ولی روش آن دو با هم متفاوت بود. اسپینوزا آزادی را بالاترین هدف دولت می دانست و رسیدن به آزادی را در تکامل مغز ها و جسم های افراد بشر می دانست. وی حقوق را نوعی علم و خرد توأم تعبیر می کرد.

پس از اسپینوزا کریستین تومازیوس که همگام با وی بود سعی در تکامل حقوق داشت . وی کتابی درمورد مبانی حقوق طبیعی ارائه داد و میان حقوق و اخلاق تمایز قائل شد . وی سعی داشت که حقوق طبیعی را تحت عنوان عقل و وجدان عمومی مطرح کند . وی فردی روشنفکر و مقید به اصول مذهبی زمان خویش بود و بنیان گذار روشنفکری در آلمان بود.

ولف نیز از پیروان تومازیوس بود . از نظر وی حقوق تنها با وظیفه شناخته می شود و بالاترین وظیفه کمال جویی است که اساس عدالت و حقوق طبیعی است که این دیدگاه مورد توجه اندیشمندان در فلسفه حقوق قرار گرفت.

فصل هشتم: حقوق . بیان اراده ی عمومی

از روسو تا کانت

کات که روسو را نیوتن جهان اخلاق می داند بر این عقیده است که آزادی و اخلاق بزرگترین بخش های آدمی اند. روسو حقوق را قانون زندگی اجتماعی می داند و جامعه بدون قانون را جامعه ای دروغین تعبیر می کند. وی قدرت عالی را اراده ی عمومی می داند که همان اراده ی اجتماع است . اندیشه های وی تاثیر بسیاری بر انقلاب فرانسه گذاشت و مبنای قانون اساسی این کشور شد.

امانوئل کانت هم در فلسفه حقوق از روسو الهام گرفته است. فلسفه کانت را باید فلسفه عدالت با محوریت آزادی دانست. وی میانه جاره های اخلاقی و حقوقی تفاوت قائل شده و منشا هنجارهای اخلاقی را قانونگذاری درونی و

منشا هنجارهای حقوقی را قانونگذاری بیرونی یا حقوق و قانون می داند. وی سعی بر آن داشت که اصولی را که ما یاد می دهد بفهمیم چه چیزی اخلاقی است و چه چیزی حقوقی است بیاید. وی در مورد نظریه دولت با روسو هم عقیده است. وی قرارداد اجتماعی را یک واقعیت مسلم عقلی می داند و دولت را این چنین تعریف می کند: دولت اتحادیه افرادی است که زیر فرمان قوانین قضایی قرار دارند. وی در اواخر عمر خود فلسفه ی آرمان گرایی تعالی را ارائه کرد که اثرش را می توان در آثار هگل و استاملر به وضوح مشاهده نمود.

فصل نهم: حقوق. دستور قدرت عالی

مکتب تحلیلی یا تحققگرایی در حقوق

فیلسوف بزرگ جرمی بنتام با الهام از تفکرات جان آستین تاثیر بسزایی بر فلسفه ی حقوق گذاشت. تحقق گرایی ترجمه لفظ پوزیتیویسم است. آگوست کونت تحقق گرایی را طریقه ای می داند که تخیل و عقل فرمانبردار مشاهده و تجربه می شوند.

شروع حقوق تحقیقی را می توان نیمه ی اول قرن نوزدهم دانست که مبارزه ی سختی علیه گرایش های فلسفی در گرفت و سعی داشت تنها خود را به داده های تجربی محدود کند. در قرن بیستم تحقق گرایی به عنوان یک حلقه ی دینی مطرح شد و طرفداران زیادی در آمریکا و انگلستان و منطقه ی اسکاندیناوی پیدا کرد.

این مکتب به دشمنی به مکاتب فلسفی سقراط و افلاطون پرداخت و علاوه بر کوتاه کردن دامنه ی سایر علوم دامنه ی شمول حقوق را نیز مورد هجوم قرار داد و سعی در بیرون کردن نگرش های ارزشی از علم حقوق و محدود کردن آن به تجربه و تحلیل دستورهای حقوق تحقیقی داشت. حقوق تحقیقی تاثیر زیادی بر جدایی حقوق و اخلاق داشت و عدالت را تنها به وسیله دولت قابل اعمال می دانست.

برای شناخت معنای حقوق تحقیق در حقوق امروز به چهار ضابطه باید توجه کرد: اولاً قوانین امر و نهی انسان هاست . دوما هیچ پیوندی میان حقوق و اخلاق نیست. سوماً تجزیه تحلیل های حقوقی از تحلیل های اخلاقی جداست. در آخر هم اینکه دستورهای اخلاقی را نمی توان به عنوان احکام حقیقی عنوان و اجرا نمود.

جان آستین پایه گذار مکتب تحلیلی حقوق است. وی مکتب تحلیلی حقوق را بیان هنجارهای دولت و فرمان وی می داند. وی از پیروان سود گرایی بود و سود گرایی را هدف حقوق می داند.

فصل دهم: حقوق. بیان روح یا ذهن جهانی

از هگل تا اسپنسر

هگل که از اندیشمندان آلمانی بود مکتب تاریخی را پایه ریزی کرد. وی حقوق را برابر اخلاق می بیند و این را می توان به وضوح در کتابش به نام فلسفه ی حق و قانون مشاهده نمود. وی حقوق را دانش اخلاق می داند و دولت را نتیجه ی اخلاق معرفی می کند و راه تشخیص اخلاق را دولت معرفی می کند و آن را عین عدالت می داند و تعارض میان آن دو را نفی می کند. پایه مکتب تاریخی بر این امر استوار است که حقوق مانند زبان ریشه در وجدان اقوام دارد و پس از چند دهه پیشرفت و تاثیر زیادی بر اوج گیری فلسفه حقوق داشت.

هربرت اسپنسر فیلسوف انگلیسی بود که توانست نظریه ی تکامل حقوق را بیان کند و در همان شکل های قانونگذاری اجتماعی و جمعی را در کامل ترین درجه به عنوان دخالت غیر موجه در قانون رد می کند. وی از مخالفان آموزش پرورش عمومی . بیمارستان عمومی و عمومیت در خدمات اجتماعی بود. از نظر وی عدالت از دو بخش تشکیل می شود اول خودپرستی و دوم خود گرایی . وی معتد بود هر انسانی باید مود را در خودش با توجه به استعدادها و توانایی هایش به دست آورد. در نهایت از نظر وی عدالت آزادی هر کس است که تنها که به وسیله ی آزادی بقیه ی افراد محدود می شود که نشان می هد وی به فردگرایی و تجارت آزاد معتقد است.

فصل یازدهم: حقوق . بینش طبقاتی

مارکس و انگلس

نظریه ی این دو دانشمند پایه و اساس بینش کمونیستی است . مارکس هم بیشتر بینش مادی گرایانه داشت . از نظر این دو حقوق بخشی از بنای بینشی و مکتبی است که از واقعیت مادی ابزارهای تولید ایجاد می شود . همچنین آنها دولت را کميته ای برای اداره ی طبقه ی متوسط جامعه می دانند. آنها جامعه را به طبقات مختلف تقسیم کردند و نفع هر طبقه را با توجه به افراد حاضر در آن می سنجیدند که امروزه نیز اثرات آن در برخی از کشورهای دارای نظام کمونیستی مانند چین دیده می شود.

فصل دوازدهم: آزاد منشی فلسفی

از ایرینگ تا استاملر

نظریه ی رودلف ایرینگ در مورد فلسفه ی حقوق در کتابش با نام « حقوق به عنوان ابزارهای یک هدف » آمده است . از نظر وی هدف حقوق ایجاد تعادل بین اصل فردی و اجتماعی است و حقوق شرکت فرد و جامعه با یکدیگر است و مفهوم اصلی فلسفه ی وی خواسته و غرض بود. وی به نظریه ی ساوینی که حقوق طبیعی را ثابت و لا متغیر می داند ارج می نهد و می توان تمایل وی را به مکتب تحقیقی حقوق به وضوح مشاهده نمود . ایرینگ حقوق را مجموعه ای از مقررات الزامی می داند که در یک دولت ایجاد می شود. وی با نظریه ی تحقیقی حقوق رسمی آلمان پیوندی تنگاتنگ داشت .

رودلف استاملر که شاگرد مکتب کانت بود حقوق را به دو دسته ی صوری و ذهنی تقسیم می کرد وی مفهوم صوری حقوق را عدالت می داند و مفهوم ذهنی آن را تحقق آزادی اراده تعبیر می کند. وی بیان می داشت که

حقوق اراده‌ی جمعی محترم و مطلق است یعنی حقوق برای زندگی اجتماعی و همکاری اجتماعی است. از نظر وی زمانی حقوق عادلانه است که در پدید آوردن آن خواسته‌های فردی و عرف‌های جامعه با هم هماهنگ باشند و در آن دخالت نکنند.

فصل سیزدهم: نظریه‌ی جامعه‌شناختی و واقع‌گرایی حقوق

بخش اول: فلسفه‌ی حقوق و منافع و جنبش حقوق آزاد

در قرن بیستم اندیشه‌های ایرینگ بر فلسفه‌ی حقوق سایه‌گسترانیده بود. مکتب جامعه‌شناختی شامل افرادی می‌شد که عده‌ای از آنها تنها به کار تجربی وعده‌ای دیگر به کار تجربی با دید فلسفی توجه می‌کردند. خواستگاه فلسفه‌ی حقوق منافع را باید فرانسه و آلمان دانست. این فلسفه اعتراضی بود بر ضد شکل‌گرایی و مفهوم‌گرایی که بر سیستم قضایی آلمان تاثیر گذار بود. شیوه‌ی دادرسی پیشنهادی فلسفه‌ی حقوق منافع این است این بود که هنجارهای حقوق اقدام به ایجاد اصول و قواعد کلی می‌کند که آنها را قانونگذار برای حل تعارضات منافع ایجاد کرده است که این اصول و قواعد همان احکام ارزشی هستند که به قاضی اجازه نمی‌دهد بدون داشتن دستور و قانون مدون در در پرونده‌ها به رسیدگی بپردازد.

دیدگاه دیگری نیز وجود داشت که از دیدگاه فلسفه‌ی حقوق منافع بسیار افراطی‌تر بود و آن جنبش حقوق آزاد که هوادارانی هم پیدا کرد. از نظر آنها قاضی برخی اوقات مجبور است پا را فراتر از قانون بگذارد و به ورای آن نیز دست یابد تا بتواند تصمیم‌های عادلانه و دقیقی اتخاذ کند. این گروه کار قضایی را مانند وظیفه‌ی قانونگذاری می‌دانستند. از پایه‌گذاران این نظریه می‌توان به هرمان و کانترویچ اشاره کرد. از نظر این گروه قاضی باید در اعمال مقررات و تفسیر آن آزاد باشد که این موضوع مورد انتقاد شدید نمایندگان نظریه‌ی فلسفه‌ی حقوق منافع قرار گرفت.

کاردوزو هم که مکتب واقع گرایی خود را از افرادی چون هابز گرفته است و در نظریه خود میان حقوق عملی و حقوق نظری تفاوت قائل شده است. البته باید گفت که نظریه ی هابز نسبت به نظریه ی کاردوزو از آرمان گرایی کمتری برخوردار است. در نظریه ی واقع گرایی توجه بیشتر به عمل به حقوق و جنبه ی عملی است تا جنبه ی تئوری آن و این موجب شده که قانونگذاری انگلستان و آمریکا نیز در تبیین و تدوین قوانین خود از جنبه های نظری خارج شوند و رو به جنبه ی عملی بگذارند.

بخش دوم: واقع گرایی در ایالات متحده ی آمریکا

واقع گرایی در آمریکا را باید متأثر از مکتب جامعه شناسی حقوق دانست که برجسته ترین نماد این مکتب نمایندگان آن می باشند که به خرد انگاری عنصر دستوری در حقوق پرداخته اند. از نظر واقع گرایان حقوق مجموعه ی حقایق است نه مجموعه ی قواعد حقوقی. جامعه ی آمریکا نیز تا سال ۱۹۵۰ میلادی بر این نظریه تکیه داشت ولی با طرح نظریه ی واقع گرایی جدید توسط جرمی فرانک که اظهار می کرد حقوق شامل تصمیمات قضایی است که هیچ اصل مسلمی در آن نمی تواند وجود داشته باشد و از این طریق می توان از شک قاعده به حقیقت طبیعی رسید مبنای خود را در قانونگذاری بر حقوق طبیعی قرار داد.

بخش سوم: دیدگاه های نوین در فلسفه ی حقوق

الف) هربرت هارت

او که با نفوذ ترین فیلسوف در میان انگلیسی زبانان است در کتابش به نام «مفهوم حقوق» حقوق را اینگونه تعریف می کند که حقوق ایجاد قوانین اولیه و ثانویه است که در قوانین اولیه تکالیف و در قوانین ثانویه مقررات شناخت تغییر و دادگستری تحمیل می شود و تنها زمانی می توان حقوقی جامع و صحیح داشت که هر دو قانون اولیه و ثانویه با هم اعمال شوند.

ب) هارولد لاسول

وی نیز که یک آمریکایی تبار بود سعی در گسترش تدبیر علم حقوق داشت. وی نظریه‌ی ارزش‌ها را می‌پذیرد و حقوق‌شکلی را نتیجه‌ی ارزش‌قدرت می‌داند. وی با مطالعه‌ی شخصیت سیاستمداران دریافت که انگیزه‌های شخصی و روانی در برداشت‌های سیاسی و حقوقی آنها و در نهایت قانون و حقوق کشور تا چه حدی می‌تواند تاثیر گذار باشد.

فصل چهاردهم: حقوق طبیعی. شناخت. سرگذشت. خواستگاه و گستره‌ی آن

در پایان خلاصه‌ی این کتاب به حقوق طبیعی. سرگذشت و حضور آن در ادیان و مذهب شیعه و دوران معاصر می‌پردازیم.

برای شناخت حقوق طبیعی باید بدانیم که طبیعت چیست. از طبیعت تعبیر مختلفی به میان آمده است. طبیعت را می‌توان در دو مبحث مورد بررسی قرار داد.

اول طبیعت مادی که شامل جانوران و گیاهان و صور فلکی و... می‌شود مثلاً درآمدن خورشید یا حرکت زمین و سایر سیارات در یک مدار. دوم طبیعت ماورایی یا غیر مادی که ورای تصور آدمی است که در گذشته هم وجود داشته است. برای مثال در گذشته قدرت خدایان را در انجام امور غیر مادی می‌دانستند. انجا بود که قانون طبیعی شکل گرفت. قانون طبیعی اگرچه با حقوق طبیعی تفاوت دارد ولی حقوق طبیعی در مفهوم گسترده‌ی آن شامل قانون طبیعی هم می‌شود.

اندیشه‌ی حقوق طبیعی در یونان باستان با مفهوم جهان هستی گره خورده است. این اندیشه که در آثار اندیشمندان یونان باستان مانند سوگوس و هراکلیت دیده می‌شود به عقل تعبیر می‌شده که بر جهان حکومت می‌کردند.

رومیان نیز از لفظ قانون عام استفاده می کردند که همان هنجارهای طبیعی بود و آن را حقوق و عرف و عادت حاکم بر روم باستان تلقی می کردند.

حقوق در ادیان هم قابل مشاهده است در مسیحیت علم کلام با اندیشه های حقوقدانان روسی در بازنگری حقوق طبیعی نقش موثری ایفا نمود که پیوند این دو را یک پاپ به نام قدیس پل باعث شد و حقوق طبیعی از طریق فلسفه ی افلاطونی پا به مسیحیت گذاشت.

حقوق طبیعی در اسلام هم وارد شد و تاثیر شگرفی در این دین گذاشت. فلاسفه ی مسلمان میان حقوق موضوعه و حقوق طبیعی تفاوت قائل بودند و جنبه ی آفرینش الهی را حقوق طبیعی یا تکوینی و جنبه ی قانونگذاری آن را حقوق موضوعه یا تشریعی می نامیدند. در فقه شیعه هم باید بیان کنیم که عقل یکی از ادله ی شرعی حکم محسوب می شود و عقل را همان حقوق طبیعی و شرع را همان حکم عقل می داند . در عصر حاضر نیز ما به حقوق طبیعی بیش از هر زمان دیگری نیازمندیم و همانطور که بیان شد از قرن نوزدهم نظریه ی حقوق طبیعی در غرب مطرح گردید و بار دیگر در قرن بیستم با چهره ای نو توسط رودلف استاملر آلمانی ظهور کرد و راه خود را به سمت اوج آغاز نمود